

# انسان ویگانگی



۱۹۲

اکنون همه چیز را بهشوقی تمام و تلاشی  
توانگیر به کمال فرا گرفته‌ام : فلسفه ،  
حقوق ، طب ، و حتی ، افسوس ! الهیات  
را .

گوته ، فاوست .

شهرک نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نسل‌های بعد به حق آنرا «فرون تاریک» نام نهاده‌اند .  
عصر متفکران اصحاب مدرسی ، عصری که در آن خصلت ویژه  
و اساسی تلقیق عقل و ایمان و خدا و خدیو بود، هم چون هر  
دوره دیگر ، به سبب تعارض هائی که در آن نطفه بسته‌ور شده‌وانده  
بودند ، به‌دوره بعد - دوره شک و تردید در اعتقادات ثابت  
و پذیرفته شده آن زمان انتقال یافت . بدنبال تردید در بلورهای قبولیت  
یافته عام ، پایه های اعتقادات دینی به سستی گرائیدند .  
این دگرگونی معلول عواملی چند بود: آشوب‌ها و فلاکت  
هائی که به دنبال «جنگ های صدها ساله» دامن گیر اروپا - به‌ویژه  
انگلیس و فرانسه - شده بودند ، تشتت و ازهم گسیختگی تدریجی  
شیرازه امپراطوری مقدس رم و نفاق‌ها و انشعاب هائی که دستگاه پاپ  
را از قدرت و وجاهت اجتماعی‌اش محروم ساختند سبب شدند که  
قدرت مطلقه ، به تدریج از کف مسیحیت و کلیسا خارج و به‌سلطنت  
منتقل گردد . دانشگاه‌های آن‌زمان اروپا که هم‌چون کانون‌های  
اشاعه علم و استغنائی فرهنگ عمل می‌کردند در این راه‌نقشی به

به خلاف آنچه منادیان اندیشه دینی پنداشته ، و به عبث  
اشاعه و تحکیم آن کوشش ورزیده‌اند ، راه‌های دین و علم از آغاز  
از يك دیگر جدا بوده‌اند . و این به حکم ماهیت آن دوبروده است .  
آن يك را همواره آئین بر پذیرش تعبدی نموده‌های حیات استوار  
بوده ، و این يك سعی در شناخت و ادراک کنه رابطه‌های هستی‌داشته  
است . آن يك، در نهایت امر ، به توصیف برونه پدیده هافناعت کرده،  
و دیگری طالب نه‌فقط توصیف بلکه تحلیل و تعلیل برونه و رابطه  
آن با درونه پدیده‌ها بوده است . یکی از تصور گشایش رازهای  
جهان به‌دست انسان سرباز زده و دستی برآمده از آستینی ناپیدا  
را در کشف حجاب ایهام‌ها ، از سرناسنجیدگی ، پذیرفته و دیگری  
چنین مهمی را جز در کف انسان و فجر اندیشه اوسراخ نکرده  
است . از همین روست که تاریخ اندیشی متجلی در اندیشه دینی  
به ستیزی بی‌پایان با یافته‌های علمی رو کرده و تا آن جا پیش  
رفته که هرگونه نوآوری و بدعت در علم و فلسفه را با ارتداد و  
کفر مترادف دانسته ، و مرده ریگی از خود به یادگار گلسته که



سزا داشتند. تناقض زیبا و اندیشه انگیز این دوره در آن جاست که با وجود رونق برخی مراکز تعلیم و تعلم دانش‌های الهی، عشق به دانش‌هایی بیگانه با دانش خداشناسی هم چون ریاضیات و عطف جست و جوی عالم طبیعت در وجود بعضی از مقام‌های کلیسایی آن زمان مانند رابرت گروسه تست و راجر بیکن راه یافت که دورنمای دورانی شکومند را نوید بخش بود - دورانسی که بعدها نام «رنسانس» یا نوزایش به خود گرفت.

هم گام با تضادهای افزون شونده طبقه‌ای که باکین سال‌شدن فتودالیم شدت می‌یافتند، تعارض‌های ایدئولوژیکی، که خود بازتاب ستیزهای مادی و عینی بودند، قوت گرفتند. به دیگر سخن، کشاکش میان زمین دارو دهقان در حوزه عینیت جامعه به شکل جدا میان کهنه ونو در قلمرو ذهنیت و اندیشه نیز تجلی کرد. کهنه پرستان، حامیان نظام ارسطویی و نوآوران، جویندگان واقعیت بودند. پی‌آمد رویارویی این دو اندیشه پیدائی نام‌گرانی رادرفلسفه به دنبال داشت

لکن این بدان معنی نیست که پیدایش علوم تجربی و شک‌گرانی شالوده اندیشه دینی و خرافه پرستی ناشی از آن‌را از ذهن‌ها یک سره زدودند. به واقع، واپس‌نگری و سنت پرستی تا مدت‌های دراز جانی محکم در اندیشه مردمان را به خود اختصاص داده بودند. اما حتی اعتقادات سنتی نیز از تاثیر انگیزه‌های نوپرکنارنماندند، و از میان صاحبان اندیشه دینی کسانی پیدا شدند که هم چون یوهانس الکهارت و یانوان رویس بروک و توماس کم پیس، خود شکاف میان «عقل» و «ایمان» را که بازوال اسکولاس‌تی سیم پدید آمده بود فرونی بخشیدند. (۱)

دگرگونی‌های پدیدآمده در جنبه‌های مختلف زندگی طبقات که روحیه ماجراجویی و عطف انسان آن‌روز را برای کشف ناشناخته‌ها دامن می‌زد تا به آن حد بود که این دوره را گاهی «عصر ماجرا» نامیده‌اند. این دگرگونی‌ها سفرهای اکتشافی و اسناد راه‌های تجاری و نیز به مدیترانه توسط ترکان عثمانی و اعزام فرستاده‌های دینی فرانسیس کان و احیاء فعالیت‌های اقتصادی در قرن پانزدهم شامل می‌شدند در زمینه علم، نظریه کوپرنیک مبنی بر کشف خورشید مداری Heliocentrism را باید به جهاتی یکی از بزرگ‌ترین روی‌دادها در تاریخ حیات انسان دانست. اما در همان حال که دانش‌مندانی چون گالیله و بنهدتی دست‌به‌تجربه و آزمایش می‌زدند، اندیشه ارسطویی هنوز مقام خویش را در علم و فلسفه از دست نداده بود.

دین اگر چه با ظهور یافته‌های نوین و انقلابی علم مرکزیت پیشین خود را از دست داده بود، لکن هنوز در بجهت‌ها انقلاب‌های صنعتی هلند و انگلستان لافه عقیدتی بسیاری از جنبش‌های بورژوازی نوپای دوره نوزائی متاخر بود. از سوی دیگر، دگرگونی‌های نام برده که خواب آن‌قرون تاریک را آشفته کرده و آرامش حیوانی آن‌ها را برهم زده بودند و نیز نزاع‌های میان پروتستان تیسو و کاتولی سیم موجب شدند تا آرمان‌های دینی با تاکید بر رستگاری اخلاقی شوق ترک دنیا را در انسان‌ها برانگیزند. چنان‌که بر اثر این دگرگونی‌ها مکتب‌هایی چون آئین رواقی (Stoicism) و آئین اپیکوریان (Epicureanism) و شک‌گرایی (Socepticism) نهان‌گرایی (Occultism) پدیدار شدند.

اگر در قرن پنجم میلادی به فلسفه هم‌چون موهبتی الهی نگریسته می‌شد، در دوره نوزایش فلسفه را باید تابع دانش‌خداشناسی یا علم کلام بدانیم. اما در دوره پس از نوزایش یعنی عصر

روشن‌گری را باید دوره‌ای دانست که در آن فلسفه به صورت یک حرفه درآمد. علت این امر آن‌است که در اواخر قرن هجدهم گروهی از اندیش‌مندان - به ویژه در فرانسه - خود را «فیلسوف» خوانده و چنین ندا در دادند که همان گونه که طبیعت از حرفه پزشکی برای درمان دردهای جسمانی استفاده می‌کند، خردمند نیز باید با قرار دادن فلسفه به عنوان حرفه خویش جامعه فیلسوف‌به‌تن‌کند، و آن‌گاه به تسکین پریشان‌فکرها و از آن مهم‌تر، به مداوای آلام اجتماعی پردازد.

در میان این گروه کسانی را عقیده بر آن بود که سده‌های آینده تاریخ اروپا شاهد استقرار تمدنی خواهند بود که شالوده جامعه نوینی را بر پایه عقل و عدالت پی‌خواهد ریخت. و در پی این اندیشه به تدوین اثری دست زدند که دائرةالمعارف نام گرفت و مراد آن بود که دانش‌های آن زمان را بیش‌تر از برده‌ایهام به در آورده و در خدمت همگان قرار دهند. ایسن مردان دانش که «دیدارو» در راس آن‌ها قرار داشت به اصحاب دائرةالمعارف (۲) موسوم گشتند. دائرةالمعارف را باید مکمل آثار مشابه دیگری نظیر فرهنگ تاریخی و انتقادی از پی‌رییل، فیلسوف شکالوودین ستیز ابتدای قرن هیجده فرانسه، و هم چنین فرهنگ فلسفی آنروتر دانست که هر دو با الهام از اوضاع و روحیه‌ای مانند آن چه به هنگام نوشتن دائرةالمعارف حاکم بود تالیف شده بودند.

سبب آن که این دانش‌مندان خود را به قید احتیاط «فیلسوف» نامیدند، و به راستی واژه فلسفه نیز در معنای دقیق و متعارف آن بر نظام فکری آنان منطبق نیست، آن بود که آن دستگاه فلسفی نظام یافته و روش‌داری که دیگر فیلسوفان واجد آن اند در نظام فکری این اندیش‌مندان پیدا نبود. اینان که به فلسفه اولی به چشم تمسخر می‌نگریستند، اما بحث شناخت را ارج می‌نهادند، مفهوم‌های اساسی خود را از اندیشه فلاسفه قرن هفدهم چون جان لاک، فرانسیس بیکن و دکارت گرفته بودند.

از درون مایه‌های اساسی فلسفه روشن‌گری یکی نظریه «قرار - داد اجتماعی» و مفهوم «حوقطبیعی» است که سیر تکامل خود را در اندیشه کسانی چون هابز، لاک و روسو یافتند و نقش آن‌ها در فرآورده‌های عینی که در زندگی اجتماعی مردمان اروپا و آمریکا به‌بار آوردند آشکار است. دیگر نظریه دانش است که در جریان فلسفه‌های متقدم نظیر لاک، هیوم، بارکلی و کانت محل اعتنای فراوان قرار گرفته بود، و فلسفه روشن‌گری نیز با بهره‌گیری فراوان از فلسفه جان لاک توجه معنایی را به آن ابراز داشت. سدیگر، اعتبار فراینده دانش طبیعی بود که بعدها نام «فلسفه طبیعی» را به خود گرفت. دانش طبیعی حاصل پژوهش‌های دانش‌مندان در رشته‌های گوناگون علمی بود و اوج خود را در کتاب اصول Principia نیوتون یافت. این کتاب که در سال ۱۷۰۹ به فرانسه ترجمه و با مقدمه‌هایی به قلم روده کون و ولتر انتشار یافته بود تأثیری شگرف و همه‌جانبه بر ذهن‌های آن‌زمان گذاشت.

گرچه کتاب اصول مناسب درک همگان نبود، لکن گامی بزرگ در راه علمی کردن تفکر برداشته شد. چنان‌که مردم دانش را دلیل راهی یافتند زنده و بالنده که در پرتو آن و از طریق به کارگیری نیروی تعقل و استدلال «طبیعی» خویش نه تنها قادر بودند به حقیقت چگونگی امور واقع این جهان پی‌برند، بلکه به همان حقیقت در خصوص انسان نیز دست‌یابند و آن‌گاه از تلفیق آن‌دو - دانش طبیعت و انسان - راه به سوی زندگی پر بارتر و سعادت‌مندتری بزند. بخشی از این به زیستی در حیات مردمان تجلی عینی یسافه چنان که با تکیه بر عقاید جان لاک و کندی یاک در روان‌شناسی،



روش‌های جدید در علم پزشکی برای مداوای بیماری‌های روانی - که تا آن زمان مخلوق خدا با شیطان پنداشته می‌شدند - به دست آمدند. کج روی‌ها و نابه‌هنجاری‌های روانی مسائلی زمینی تلقی شدند که چون دیگر مقوله‌های مادی چاره‌جویی‌ها و راه‌حل‌های تجربی - و نه تبیین‌های الهی - را ایجاد می‌کردند.

در نظر فلاسفه روشن‌گری، خردنوعی عقل سلیم بود که انسان می‌توانست با آموختن منطق و فلسفه طبیعی از آن بهتر و آگاهانه‌تر استفاده کند. کلیسا از آن رونهادی منفور بود که اساس آن به سبب مقدم داشتن ایمان روحی بر عقل استعلایی و فوق‌طبیعی بود. از سوی دیگر با تکیه بر «لاک برننی» انگاره‌های فطری» گذاشته بود مسئله «وحي» نیز که در این مقوله قرار می‌گرفت به ناچار بی‌اعتبار تلقی می‌شد، زیرا به عقیده لاک ذهن انسان در آغاز «لوح ساده» ای (Tabula rasa) است که از هرگونه محتوا و مفهومی مبرا است. تنها محیط است که ایمن لوح ساده را به سنگ نبشته‌ای بدل می‌کند. پس نتیجه آن که، اگر محیط و تجربه تحت نظارت در آوریم، شکل‌گیری ذهن و سرانجام ساخت شخصیت نیز به فرمان ما خواهد بود. چنین بود که ذیل واژه «فیلسوف» در دائرةالمعارف چنین نوشتند: «خرد برای «فیلسوف» همان مفهومی را دارد که فیض‌الاهی برای مسیحی» (۳)

اهمیت روز افزونی که علم در نزد همگان می‌یافت، و تأثیری که کتاب اصول نیوتون بر اذهان گذاشته بود، سبب شدند تا سخت‌ترین انتقادات متوجه فلسفه اولی گردد، و به خلاف آنچه بارکلسی، فیلسوف انگارگرای انگلیس پنداشته بود، جهان عینی و واقعی را با تکیه بر نظریه شناخت لاک شناخت‌پذیر بدانند و توجیه آنرا به یاری خردامری تجربی و ممکن تصور کنند. از آن جا، عناشی شایسته و درخور به مفاهیمی چون «تجربه» و «آزمایش تجربی» منبذول شد که سهمی شایان توجه در گمانه‌ها و روش‌های علمی دوره‌های بعد داشت. روان‌شناسی مبتنی بر احساس‌گرایی Sensualism نویسندگان دائرةالمعارف، در کنار جهان بینی این دانشمندان، ایمان آنها را به خرد که از طریق آن ارزیابی و شناخت جهان عینی ممکن می‌نمود تحکیم بیشتری بخشید، و به دنبال آن ضرورت بی‌اعتقادی به «ایمان» را مطرح ساخت، چنان که فلسفه روشن‌گری را می‌توان فلسفه‌ای دانست که تا حد امکان از «ایمان‌گرایی» (Fideism) به دور است. (۴)

چنان که بیشتر نیز اشاره شد، با زوال فلسفه مدرسی و ظهور عصر نوزایش نهضت فکری اومانیسم تلاش خود را متوجه رهاآیین زندگی اجتماعی و فردی و نیز علوم اجتماعی از قید کلیسایانمود. در عصر انقلاب‌های بورژوازی متقدم عصر نوزایش وابستگی کم و بیش چشم‌گیر جهان‌بینی جدید یعنی انسان‌گرایی با جهان‌بینی سنتی مذهبی از خصائص عمده پوش تکوین اندیشه‌های جدید بود. اما در عصر روشن‌گری، دیگر این وابستگی کاملاً از بین رفته بود. نظریه پردازان و فیلسوفان بورژوازی دیگر به حدی از بلوغ رسیده بودند که محتوای اندیشه‌های خود را از دست آورده‌های علم جدید و آزمون‌های همگانی بشریت می‌گرفتند و نوشته‌های مذهبی را به طور کلی رها کرده بودند. در حالی که درده‌های پیشین هیچ فیلسوفی یارای آنرا نداشته که از دستورات این نوشته‌ها روی برتابد، در عصر روشن‌گری بزرگترین کشاکش در تاریخ جهان میان مذهب و فلسفه پیشرو مادی - الحادی در گرفت. (۵)

ژان ملی به (Jean Meslier) از نخستین پیشروان دین‌ستیزی و بیان‌گر صریح خواسته‌ها و منافع توده مردم بود که بعدها «فیلسوفان»

روشن‌گرایی فرانسه از نظریات او در تأیید عقاید ضد دینی خود سود بسیار جستند، و تنی چند از منادیان فلسفه علمی نیز او را بعنوان سخنگوی دهقانان و کارگران محروم شهری و حامی انقلاب‌های جامعه‌گرا و اصلاحات مساوات خواهانه ارج نهادند.

اثر ارزشمند «ملی به» که در سال‌های دهه سوم قرن هجده به نگارش درآمد وصیت‌نامه (Testament) نام داشت که در آن، فیلسوف مرتد دین راهم چون دست‌افزاری سیاسی در دست گروهی قلیل می‌دانست که از طریق آن گروه‌های کثیر جامعه به بند کشیده شده‌اند. اندیشه‌ها و اصول جزئی دین در کنار اعتقادات و آئین‌های آن همه فراهم آمده دست طبقات حاکمه‌اند که به خدمت جهل و خرافه موجود در جامعه درآمده‌اند تا از آن طریق در تحمیل و فلج ساختن گروه‌های زیر دست که قربانی بی‌دادگری و آزمندی گروهی دیگر گشته‌اند، استفاده شود، و آن‌ها را از هرگونه کنش موثر در جهت پایان بخشیدن به اسارت خود باز دارد.

چنان که پیداست «ملی به» به‌دین به عنوان عاملی موثر در بهره‌کشی اقتصادی می‌نگریست. او باور می‌داشت که قدرت و مکننت طبقه مرفه‌الحال، که در مقایسه با طبقات دیگر اندک‌اند، در سایه حمایت قوانین دولتی و شرعی و به یاری فقر و نابودی توده‌های مردم بدست آمده است. لیه قیز انتقادهای ملی به متوجه دین بطور اعم و مسیحیت به خصوص می‌باشد. سراسر وصیت‌نامه به ابطال بی‌ایمان احتجاج‌های گوناگون مندرج در کتاب دینی مسیحیان پرداخته که سعی در اثبات حقیقت تنزیل مسیحیت دارد و آن را برهان‌پذیر Demonstrable می‌داند. ملی به به بررسی و سپس نفی ایمان، تاریخیت معجزات و کرامات، شدت و اصالت انجیل، اقتدار سنت، دقت و صحت پیش‌گویی‌های کتاب مقدس، شهادت، اخلاق پادشاه‌های سرمدی و مجازات، و معنای مشاهیمی چون «تثلیث» «تجسید» و «انتقال عرض» (۶) می‌پردازد. کتاب ملی به، در حقیقت فشرده‌ای است از اعتراض‌های تاریخی، تاویلی، نصی، و منطقی به اصول دین مسیحیت.

پایان رشته تفکرات و تهاید ملی به وجود نظامی ماده گریبان است که در آن وی همه نئودهای هستی را برخاسته از شالوده‌ای مادی و بیرو قوانین مکانیکی می‌داند. (۷)

در اواخر قرن هجده، کانت فیلسوف بزرگ آلمان رساله‌ای را به سال ۱۷۸۴ با عنوان «روشن‌گری چیست؟» انتشار داد که در آن به تبعیت از اندیشه‌های علمی به تصریح فلسفه روشن‌گری به دفاع از انسان و تنی دین برخاسته بود.

روشن‌گری رهانی از یوغ اسارتی است که انسان به دست خود بر خود تحمیل کرده است. اسارت یعنی ناتوانی انسان در به‌کارگیری فهم و درک خود بی‌آن که محتاج راه نمائی دیگری باشد. این بندگی آن‌زمان نشان از خود تحمیلی دارد که علت آن نه در فقدان عقل بلکه در فقدان تصمیم و شهادت به کار بستن آن بی‌دستورالعمل و دلالت دیگران باشد.

«Sapere aude» جرات کن که بدانی. این است شعار روشن‌گری.

... پس از آن که این خواجگان توفیق یافتند مهر سکوت بر لب گله‌های رام خود زنند، و یقین حاصل کردند که این موجودات پژمرده را بدون بر کردن داشتن یراق ارا به‌ای که به آن بسته‌اند جرات برداشتن گامی نخواهد بود، آن‌گاه این زندانیان اسرای خود را از خطرات تنها رفتن آگاه می‌کنند. من تأکید عمده را در خصوص نکته اساسی



روشنگری - یعنی رهائی انسان از اسارت خسرو  
خواستش - بر مسائل مربوط به دین گذاشته‌ام، از آن رو  
که ... ناتوانی و بی کفایتی دینی نه تنها زیان بخش  
ترین، بلکه حقارت آمیزترین آن‌ها نیز می‌باشد. (۸)  
از آن چه گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت که نویسندگان دوره  
روشن‌گری در ستیزه علیه دین و کلیسا بایکدیگر هم‌داستان بوده‌اند،  
و اگر چه در نظر اول در اندیشه «فیلسوفان» به سه مفهوم اساسی دینی  
برمی‌خوریم، یعنی الحاد بزرگان اصحاب دائره المعارف، خداگرایی  
ناسوتی ولتر و خداگرایی لاهوتی روسو و مابلی، لیکن شکل‌های دوم  
وسوم را می‌توان نوعی دیگر از الحاد دانست، که «فیلسوفان» یاد شده  
از آن به عنوان پوششی برای بیان عقاید خویش به مردمی که هنوز آموزش  
کافی ندیده بودند استفاده می‌کردند.

اما جامعه عصر روشن‌گری تنها به انتقاد از دین و کلیسا بسنده  
نکرد، بلکه در مفهوم بیگانگی نیز تأمل کرد. جامعه غربی در اواخر  
قرن هجدهم مرحله سازمان یابی و انسجام عقلانی خود را طی میکرد،  
و اهمیتی به عقل - بویژه عقل فردی و خودمختار - آن‌گونه که در  
کانت دیدیم می‌بخشید. عقل نه تنها وسیله گریز ورهائی از جهان  
بینی کهنه بود بلکه هم‌چون سلاحی علیه بازمانده‌های آن جهان  
بینی به کار می‌رفت.

سوالی که از آن پس برای خردمندان روشن‌گری - هم‌چنان  
که برای هگل - مطرح شد، و گونه نیز در ابتدای نمایش نامه فوست  
به آن اشاره کرده بود، پیرامون احیای دین و ایمان و پایان بیگانگی  
انسان بود. نوشته‌های فلسفی «فیلسوفان» مورد نظر این عصر عموماً  
از بیگانگی در شکل دینی آن‌یاد کرده، و عبارت «بیروزی بر  
بیگانگی» رایجتر در مفهوم «بیروزی بر اندیشه دینی» به کار گرفته  
بودند. (۹)

در میان اندیش‌مندان متقدم قرن هجده، ژان ژاک روسو به مفهوم  
بیگانگی در ارتباط با دولت و طبیعت اشاره کرده بود. می‌دانیم که  
نوشته‌های اولیه روسو بیانگر تعارضی است که میان تمدن جدید  
اروپائی و نیازهای اخلاقی انسان حاصل گشته است. به عقیده روسو،  
تمدن اروپائی کیفیات اخلاقی و انسانی مردمان را به پای فرهنگی  
صرفاً فردگرا قربانی کرده، و بدین ترتیب نیازهای مصنوعی و کاذب  
را جانشین نیازهای طبیعی ساخته است. از این رو، جامعه نوعی هم‌آهنگی  
و هم‌شکلی بر مردم تحمیل کرده که سبب گشته مردمان از وظایف و  
تعهدات انسانی و نیازهای طبیعت غافل بمانند و در نتیجه واقعیت  
نمود در زندگی اجتماعی نوبن‌پیوسته در تعارض و ستیز باشند. رشد  
سریع تجملات و حصول فراغت تنها به وخامت این موقعیت کمک میکنند.  
در نتیجه، همان‌طور که فرهنگ شکوه و مجد روزافزون می‌یابد،  
روابط اصیل انسانی ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌گردند. بدین سان، بشر  
از ذات و ماهیت راستین خویش بیگانه می‌شود، و دیگر قادر نیست  
«خویشتن» واقعی خود باقی بماند و بازی چه دست تناقضات درونی  
خود واقع می‌شود. چنین انسانی به‌عبث می‌کوشد که اشیاء بیرون از  
خویش را فراچنگ آورد، چرا که او سر مشق‌های طبیعت را در راه تعاقب  
او هام خود از یاد برده است.

روسو مفهوم «جامعه» را در برابر «فضیلت» قرار می‌دهد.  
«فضیلت» به هستی انسان ثبات و بیگانگی می‌بخشد، زیرا بدست نیاز  
های فعال اخلاقی بر اندیشه‌های ناصواب و مرده مهار می‌زند. به  
خلاف تفکر صرف، فضیلت بر انگیزنده نیرو و قدرت روح است که  
از طریق آن تحقق کامل نبوغ انسان صورت می‌پذیرد و انسجام و  
تداومی را به هستی انسان عرضه می‌دارد که با زرق و برق زودپا و گذرای

فرهنگ معاصر تفاوت بسیار دارد، در حالی که جامعه سبب می‌شود  
که فرد بمنظور برآورد احتیاجات خود خواهانه اش نقابی از دورویی  
و تزویر بر چهره زند. فضیلت، دانش متعال و والای روحهای نیالوده  
است، بخشنده گشادگی و معصومیتی است که انسان را مجازمی‌دارند.  
تا آن‌گونه که هست خود را به دیگران بنمایاند.

از خصیصه‌های مهم و درخور توجه جامعه نوین عدم مساواتی  
غیر طبیعی است که بر قدرت و ثروت استوار می‌باشد. روسو در  
رساله‌ای که به سال ۱۷۵۵ تحت عنوان گفتار در منشأ عدم مساوات  
منتشر کرده بود به بررسی این پدیده از مرحله بدوی تا زمان خود  
پرداخته و سرانجام چنین نتیجه گرفته بود که وضعیت کنونی بشر  
نشان دهنده هبوط او از سعادت به فلاکت است.

زندگی انسان ابتدائی اگر چه محدود و غریزی بود، اما آن  
چاکه انسان می‌دانست چگونه خود را با احتیاجات درونی اش تطبیق دهد  
شادی و سعادت برای او به همراه داشت. انسان از همان ابتدا با اراده‌ی  
آزاد و سرشتی کمال پذیر زاده شده، لکن این استعدادها فقط هنگامی  
فعالیت یابند که اولین جماعات بشری، که عمدتاً بر اساس خانواده  
استوار بودند، استقرار یافتند. این دوره را روسو «عصر طلائی» انسان  
می‌نامد، از آن جهت که در حد فاصل دو مرحله واقع گشته است: بدویت  
و وحشی‌گری هستی ابتدائی و فساد جامعه سیاسی امروز کشف کشاورزی  
و فلز و تمایز قائل شدن میان «مال من» و «مال تو» به معنای آن بود  
که انسان‌ها می‌بایست بایکدیگر کارکنند، و این خود به برقراری مالکیت  
خصوصی انجامید. پس انسان‌ها به فقیر و غنی و بالتبع به ضعیف  
و قوی تقسیم شدند، و به این ترتیب نابرابری میان انسان‌ها از طریق نهادی  
شدن قوانین و سازمان‌های سیاسی تثبیت شد. به گمان روسو، سرانجام  
پوشش تاریخی بیروزی خود کامگی خواهد بود که در آن برابری از  
طریق اسارت همگانی برقرار خواهد شد.

پیداست که عقاید متفکر بزرگ فرانسه پیرامون جامعه و طبیعت  
از واقعیت به دورند، و شدیداً از احساسات رومانیک شایع در آن زمان  
رنک پذیرفته‌اند

ظهور انقلاب‌های صنعتی و اهمیت یافتن شهرها که، به هر حال،  
تا حدودی به جدائی از زندگی روستائی و ضرورتاً، از یاد رفتن بعضی  
از ارزش‌ها و سنت‌های دیرپا و اصیل را به دنبال داشت، فریاد اعتراضی  
را در میان گروهی برآورد که روسو نیز شاعران رومانیک انگلیس،  
فرانس، و آلمان از مردمان آن بودند. لکن، روسو در این اثر و نیز در  
نامه‌ای که به دالامبر نوشت همان‌طور که خود نیز اذعان داشت طرحی  
صرفاً نظری و تخیلی از تاریخ بی‌توجه به واقع امور ارائه داده بود. (۱۰)  
اثر دیگر روسو، قرار داد اجتماعی (۱۷۶۲) به بحث پیرامون  
حقوق سیاسی افراد می‌پردازد. در فصلی از کتاب که بدولت و نمایندگان  
ملت اختصاص دارد، روسو چنان استدلال می‌کند که به عقیده بعضی  
از صاحب‌نظران دربرگیرنده اولین اشارات ضمنی به مفهوم بیگانگی  
است. (۱۱) به گمان روسو، بر اساس تجربیاتی کلوی به هنگام زیستن  
در ژنو از نظام جمهوری خواه و کالونیستی آن کسب کرده بود،  
هنگامی که مردم گروهی را بعنوان نماینده خود انتخاب می‌کنند از  
کیفیت اشتراکی و یک پارچه خود «بیگانه» می‌شوند. جماعات  
نماینده می‌تواند وسیله‌ای در دست حکومت باشد، ولی هیچ‌گاه بیان‌گر  
اراده عموم و خواسته‌های مشترک مردم نخواهد بود. (۱۲)

همان قسمتی که ملت نمی‌تواند حق مالکیت  
خود را به دیگری هبه یا مصالحه نماید، نمی‌تواند  
آن‌را به یک نماینده واگذار کند، زیرا حاکمیت عبارت  
است از اراده عمومی و اراده عمومی نمی‌تواند نماینده



نمود. لی یل (Lyell) نیز چند سال پیش از وی مطالعات خود را در زمین‌شناسی بهمین خط انداخته بود. مطالعات نیز کمک کرد تا داستان جهانی که تحت حکم یک قانون بی‌چون و چسرای نامشکوف باشد برآید. ۱۱۵

ادامه دارد



### حواشی:

- 1- Tomlin, pp. 134-135.
- 2- Tomlin, p. 203
- 3- Paul Edwards, ed., The Encyclopedia of Philosophy, vol. 2: "Enlightenment," by Crane Brinton, pp. 519-520.
- 4- Paul Edwards, ed., The Encyclopedia of Philosophy, vol. 2: "Encyclopedie," by Arthur M. Wilson, p. 507.
- ۵ - و سوکولوف ، مقدمه‌ای بر سیر فلسفه در عصر نوزایی و روشنگری ، ترجمه مجید کلکته‌چی (تهران: پیام، ۱۳۵۳)، ص ۷۴-۷۵.
- ۶ - استعمال شده توسط برخی از فیلسوفان اسلامی، هم‌چون ابونصر فارابی ، شهاب‌الدین سهروردی ، شیخ ابواسحاق ابراهیم ابن‌نوبخت، ملاصدرا، قاضی عضدالدین ایچی ، وحاجی ملاحادی سبزواری .
- 7- Paul Edwards, ed., The Encyclopedia of Philosophy, vol. 5 "Jean Meslier," by Aram Vartanian, pp. 283-284.
- 8- Immanuel Kant, "What Is Enlightenment?" Foundations of the Metaphysics of Morals, trans. Lewis White Beck (New York: The Bobbs-Merril Company, Inc., 1959), pp. 85, 91.
- 9- Luciene Goldmann, Tre Philosophy of Enlightenment: The Christian Burgess and the Enlightenment, trans. Henry Maas (London: Routledge & Kegan Paul, 1973), pp. 31-32, 81.
- 10- Paul Edwards, ed., The Encyclopedia of Philosophy, Vol., 7: "Jean-Jeaques Rousseau," by Ronald Grimsley, 219-220.

۱۱ - سوکولوف - ص ۸۸

12- Ernst Fischer, The Necessity of Art: A Marxist Approach, trans. Anna Bostock (Hermondsworth: Penguin Books, 1964), pp. 80-81.

۱۳ - ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ترجمه غلامحسین

زیرک زاده (تهران: چهر، ۲۵۳۵)، ص ۱۴۹.

۱۴ - فیلیپ بوسوئه دیالکتیک و روش شناسی ترجمه حسن حبیبی

(تهران - شرکت سهامی انتشار).

داشته باشد. بنابراین کسانی که از طرف ملت وکیل می‌شوند نمایند. واقعی او نیستند و نمی‌توانند باشند، بلکه واسطه‌ای بین او و حکومت هستند، و یک قسم دلال محسوب می‌شوند، یعنی حق ندارند هیچ‌قرار دانی را به‌طور قطع منعقد سازند. (۱۳)

آن چه را که متفکران قرن‌های هفده و هجده به آن چشم داشتند مفهوم «انسان» بود، و همین سبب شد تا در محدوده «انسان‌شناسی گرانی» Anthropologism گرفتار مانند، که بر اثر آن انسان اگر چه ارج فراوان و درخور خود می‌دید لکن از کلیت هستی او و رابطه علی این هستی با دیگر نمودهای حیات غفلت می‌شد. اما اگر به قانون «تاریخیت» پدیده‌های اجتماعی اعتقاد داشته باشیم، خواهیم دید که اندیشمندان مورد نظر از یک چنین جهان‌بینی ناگزیر بودند، چرا که یافته‌های علوم هنوز به آن مرحله از تکامل نرسیده بودند تا شناخت فلسفی جز آن چه بود باشد.

یافته‌های علوم، بویژه در فیزیک، که بیشتر بر پایه نظریه مکانیستی نیوتون قرار داشتند مانع از آن بودند تا انسان به رابطه علی تقرب جوید، و خود را نیز جزئی مدغم از این رابطه بداند. نفوذ گسترده و دیرپای منطق صوری که حکم بر برهونه‌نمودها می‌داد و به ناچار از ارتباط متقابل اجزاء یک پدیده و پدیده‌های گوناگون در یکدیگر غفلت می‌کرد، به اعتبار قوانین سه‌گانه ارسطویی سعی در قطبی کردن نمودها داشت. از این رو همان گونه که در روان‌شناسی مقوله‌های مستقل از هم با قوانین خاص خود انگاشته می‌شدند، در علوم طبیعی نیز، به پیروی از نظریه‌های نیوتون، هر نمود از طبیعت را واجد کارکرد خاص می‌دانستند که از ابتدا بی‌هیچ تغییری در کار بوده است. در زیست‌شناسی نیز به هر یک از اندام‌های انسان وظیفه‌ای خاص خود عنایت شده بود که جدا از دیگر اندامها به کار خویش سرگرم بود.

علوم اجتماعی نیز از این تأثیرات بی‌بهره نماندند، و بر این اساس گفته شد که وظیفه دانش‌های اجتماعی عبارت است از کشف مجموعه‌ای از قوانین که بر رفتار و کردار انسانی به گونه‌ای جبری و با خشونت حاکم‌اند.

مفهوم ارگانیک یا اندام‌واره‌ای ساخت جامعه که اساس‌بیش انسان‌شناسی گرانی را تشکیل می‌داد بر آن بود که هر یک از پاره‌ها و عناصر شبکه جامعه انسانی کارکرد خاص خود را دارد که طبیعت یا عنایت ربانی به آن عنصر یا اندام محول کرده است و این کارکرد یا وظیفه از الگوئی مبتنی بر سلسله مراتبی پیچیده، جبری، و مبهم‌تبعیت می‌کند.

پیدا است که بینش انسان گرانی که می‌توان آن را با ماده گرانی مکانیستیک یک سان دانست با تکیه بر مکانیسم‌سازواره‌بدن‌انسان که از ساختی بالنسبه ساده برخوردار است و تعمیم آن در زمینه قوانین اجتماعی - که از پیچیدگی فراوان برخوردار اند به استنتاجی ناصواب رومی‌کند که بر اثر آن دخالت نیروهای تاریخی و اصل تاریخیت (Historicity) را هم‌آن‌گونه که بسیاری از طرف داران حوزه کارکردگرانی Functionalism جامعه‌شناسی غرب در قرن حاضر به حمایت از آن برخاسته‌اند نامعتبر می‌دانند، و در نتیجه در آشکار ساختن و تصریح پدیده‌های اجتماعی به طریقی علمی ناتوان می‌ماند، و به پندارگرانی می‌افتد.

لکن در قلمرو علوم فیزیکی انقلابی پدید آمد و دامنه علوم اجتماعی راهم فرا گرفت. طرز قلمی جهان جنبه مکانیستی خود را از دست داد. داروین مفهوم تطور یا تحول را وارد مباحث زیست‌شناسی